



کتابخانه ملی و اسنادخانه

ارنست ویلهلم هاینه
علی اسدیان

چه کسی موتسارت را کشت؟

داستان‌هایی برای دوستداران
موسیقی



Ernst Wilhelm Heine
Wer ermordete Mozart? Wer enthauptete Haydn?
Mordgeschichten für Musikfreunde
 Diogenes, Zürich, 1984
 &
Wie starb Wagner? Was geschah mit Glenn Miller?
Neue Geschichten für Musikfreunde
 Diogenes, Zürich, 1985

Heine, Ernst Wilhelm	هاینه، ارنست ویلهلم	سرشناسه:
	چه کسی موتسارت را کشت؟ داستان‌هایی برای دوستداران موسیقی؛	عنوان و پدیدآور:
	ارنست ویلهلم هاینه؛ مترجم علی اسدیان.	مشخصات نشر:
	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۴.	مشخصات ظاهری:
	۱۵۲ ص.	شابک:
	ISBN 978-964-209-241-3	یادداشت:
	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	یادداشت:
<i>Wer ermordete Mozart? Wer enthauptete Haydn?</i>	عنوان اصلی:	
<i>Wie starb Wagner? Was geschah mit Glenn Miller?</i>		
	موسیقیدانان - مطالب متنوع.	موضوع:
	آهنگسازان - شوخی‌ها و بذله‌گویی‌ها.	موضوع:
	اسدیان، علی، ۱۳۳۳ -، مترجم.	شناسه‌ی افزوده:
	ML ۳۸۵ / ۸۲ ج ۹ ۱۳۹۴	رده‌بندی کنگره:
	۷۸۰ / ۹۲۲	رده‌بندی دبویی:
	۴۰۳۱۸۸۹	شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:

چه کسی موتسارت را کشت؟

داستان‌هایی برای دوستداران موسیقی

ارنست ویلهلم هاینه

مترجم
علی اسدیان



نشر ماه

تهران

۱۳۹۵

چه کسی موسارت را کشت؟

نویسنده	ارنست ویلهلم هاینه
مترجم	علی اسدیان
ویراستاران	مهدی توری علیرضا اسماعیل پور

چاپ اول	بهار ۱۳۹۵
تیراژ	۱۵۰۰ نسخه

حروف‌نگار	سپیده
لیتوگرافی	امین گرافیک
چاپ جلد	صنوبر
چاپ متن و صحافی	سپیدار

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۲۴۱-۳
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.





فهرست

۷	درباره‌ی نویسنده و آثارش
۹	مقدمه‌ی نویسنده
۱۱	چه کسی موتسارت را کشت؟
۳۱	چه کسی سراز تن هایدن جدا کرد؟
۴۱	چرا پاگانینی سکوت کرد؟
۵۵	چه کسی چایکوفسکی را به کام مرگ فرستاد؟
۶۵	چه کسی به هکتور برلیوز کمک کرد؟
۷۳	دانکن چگونه خفه شد؟
۷۹	واگنر چگونه درگذشت؟
۹۱	چه کسی معمای روسینی را حل می‌کند؟
۹۹	چه کسی طبل شیطان را می‌شناسد؟
۱۰۹	چه کسی باخ و هندل را کور کرد؟
۱۱۹	بیزه از چه چیز در هم شکست؟
۱۲۷	چه کسی قوم خوسا را افسون کرد؟
۱۳۷	مُدِست موسرگسکی که بود؟
۱۴۷	چه اتفاقی برای گِلِن میلر افتاد؟

این ترجمه را، به پاس دوستی بی دریغش، به

اسد رحیمی

پیشکش می‌کنم.

درباره‌ی نویسنده و آثارش

ارنست ویلهلم هاینه ژانویه‌ی سال ۱۹۴۰ در برلین به دنیا آمد. پس از گذراندن دوره‌ی ابتدایی و دبیرستان، مشغول به تحصیل در رشته‌ی ادبیات آلمانی و معماری و شهرسازی شد. در دوران تحصیل، سرپرستی یک پروژه‌ی بزرگ ساختمانی در آنکارا را به عهده گرفت. بیش از یک دهه از عمرش را در ژوهانسبورگ به سربرد و طی این مدت، علاوه بر کار در رشته‌ی تحصیلی‌اش، همواره به کارهای فرهنگی ادامه داد. دهه‌ی هشتاد با برادرش در ژوهانسبورگ باشگاهی سیاسی-ادبی-انتقادی پایه‌گذاری کرد که آوازه‌ی آن از محدوده‌ی افریقای جنوبی فراتر رفت. در همین دوره، فیلمنامه و نمایشنامه‌های رادیویی و داستان‌های کوتاه بسیار نوشت که اکثر آن‌ها در روزنامه‌های آلمانی و انگلیسی‌زبان به چاپ رسیدند.

هاینه چندین سال در کشورهای عربی زندگی کرده است. چهار سال سرپرستی پروژه‌ی شهرسازی الخَبر عربستان سعودی را به عهده داشت. به آلمان که بازگشت، دو سال سرپرست بخش معماری اداره‌ی عمران شهر اشتوتگارت بود. از سال ۱۹۸۶ در کسوت نویسنده‌ای آزاد در ایالت بایرن زندگی می‌کند.

هاینه تاکنون داستان‌های کوتاه بسیار و چندین رمان تاریخی نوشته است که اکثر آن‌ها به بیش‌تر زبان‌ها ترجمه شده‌اند. از رمان‌های معروفش می‌توان به ماجرای یک قتل در قرون وسطی، گردنبند کبوتر، پرواز ققنوس، زاغ‌های کارکازونه و حلقه‌ی شهسوار جنگ صلیبی اشاره کرد.

در مورد حرفه‌اش می‌گوید: «طراحی و ساخت یک فرودگاه، شهری در کویر یا برجی در پایتخت کشوری، برایم همان‌قدر مایه‌ی مسرت است که طراحی و ساخت خانه‌ی زرافه‌ای در باغ وحش. معمارانی که فقط طرح کارخانه می‌ریزند یا نویسندگانی که تنها داستان‌های جنایی می‌نویسند، در نظر من مانند مرغ‌های درون قفسند که مدام همان محصول همیشگی را تولید می‌کنند. ناخوشایندترین تصور برایم این است که با داستان‌هایم حوصله‌ی خواننده را سرببرم.»



مقدمه‌ی نویسنده

آنچه در این کتاب می‌آید، ساخته و پرداخته‌ی یک نویسنده‌ی کتاب‌های جنایی نیست. بحث بر سر حقایق جهان موسیقی است. خواننده هم بازرس است و هم بازپرس. ما واقعیات را پیش رویتان می‌گذاریم. بیایید سعی کنیم پرده از این رویدادها و جنایات اسرارآمیز برداریم. نگوئید پس از دویست سال نمی‌شود چیزی را به اثبات رساند. هیچ‌چیز نمی‌تواند قوانین منطق را محدود کند، نه زمان و نه مکان. از ترکیب مادی ستارگانی که سالیان نوری با ما فاصله دارند به‌دقت آگاهیم. از راز بقای موجوداتی که صدها هزار سال پیش منقرض شده‌اند باخبریم. نه، قوانین منطق حد و مرزی نمی‌شناسند. بگذارید تمام واقعیات را همچون یک مسئله‌ی ریاضی بی‌طرفانه بررسی کنیم. هرچه دقیق‌تر موضوعی را بررسی کنیم، آشکارتر می‌شود که در واقع یک احتمال بیش‌تر وجود ندارد، احتمالی که همه‌ی تناقضات ظاهری در آن معنایی واحد می‌یابند. در ریاضیات نیز، وقتی معادله‌ای چند مجهولی را تنها با در نظر گرفتن یک احتمال بتوان حل کرد، آن احتمال را راه‌حل درست می‌نامند.



چه کسی موتسارت را کشت؟

در شب پنجم دسامبر، چنان برف سنگینی می‌بارید که سال‌ها می‌شد کسی مانند آن را به چشم ندیده بود. کمی پس از نیمه‌شب، وقتی برف و بوران فروکش کرد، سکوتی مرگبار دره‌ی دونا را در بر گرفت. برف مثل پنبه‌ی خیس‌ی بر بام‌های قدیمی شهر شاه‌نشین وین نشسته بود. در فاصله‌ای نه‌چندان دور از مجلس ایالتی، در کوچه‌ی راه‌نشتاین^۱، از پشت یخ‌گل^۲های شیشه‌ی کدر پنجره‌ای، شعله‌ی شمعی سوسو می‌زد. در سکوت مرگبار آن شب زمستانی، مردی جوان در تب و لرز کُشنده‌ای می‌سوخت. آن‌گاه که ناقوس کلیسای سنت اشتفان، به نشان دومین ساعت روز نو، دو ضربه نواخت، مرد جوان چشم از جهان فرو بست. در گرگ و میش سرد سحری، او را شست‌و شو دادند و به خاک سپردند.

1. Rauhenstein

۲. واژه‌ی پیشنهادی برای Eisblume. اشکال گل‌مانندی که بر اثر سرمای بیرون و گرمای درون خانه بر شیشه‌ی پنجره نقش می‌بندند. م.

نام: ولفگانگ آمادئوس موتسارت

پیشه: موسیقیدان

محل حادثه: وین، پنجم دسامبر ۱۷۹۱

علت مرگ: مسمومیت

مجرم: ناشناس

اکثر زندگینامه‌نویسان موتسارت بر این عقیده‌اند که او را مسموم کرده‌اند. این سوءظن بلافاصله پس از مرگ او پدید آمد. و به‌راستی شواهد و نشانه‌هایی که دلالت بر مرگی فجیع دارند به قدری زیادند که هر دادگاه صالحی باید برای قتل موتسارت اعلام جرم کند. حال بگذارید جبران مافات کنیم! از آن‌جا که امروز به تمام مدارک دسترسی داریم، چشم‌اندازهای تازه‌ای فراروی ماست.

بنیاد بین‌المللی موتسارت در زالتسبورگ به‌تازگی تمام نامه‌ها و یادداشت‌های او را در چهار مجلد منتشر کرده است. این نوشته‌ها را اکنون پیش رو داریم. پرونده‌ی دادگاه موتسارت هم موجود است. این موضوع ساخته و پرداخته‌ی ذهن یک نویسنده‌ی داستان‌های جنایی نیست. خواننده‌ی گرامی، شما هم باز پرس هستید و هم بازرس. ما واقعیات را در اختیارتان قرار می‌دهیم. بیایید تلاش کنیم ماجرای این قتل را با هم حل کنیم.

در نیمه‌شب پنجم دسامبر ۱۷۹۱ در خیابان راه‌نشتاین چه اتفاقی افتاد؟ نگویند پس از گذشت دو‌یست سال نمی‌توان چیزی را به اثبات رساند. نمی‌شود برای قوانین منطقی حد و مرز و زمان و مکان قائل شد. از ترکیب دقیق و مادی ستارگانی که چندین سال نوری از ما دورند آگاهیم. روال زندگی موجوداتی را که صدها هزار سال پیش منقرض شده‌اند می‌شناسیم. نه، قوانین منطق حد و مرزی نمی‌شناسند!

اولین پرسش‌تان قاعدتاً باید این باشد: آن‌شب چه اتفاقی رخ داد؟ چه گزارش‌هایی از شاهدان عینی در دست داریم؟ خواه‌رزن موتسارت، زوفی هایل^۱، سی و سه سال بعد ماجرا را از حافظه‌ی خویش نقل کرده است. تکرار نقل قول

شاهدان عینی ارزشی ندارد و مثلاً چیزی نیست جز یادآوری های رقیق شده ی بیه وزنی هفتادساله از عزیزی ازدست رفته، آن هم زمانی که این زن سی و چهار سال بیش تر نداشته.

حالا سؤالی منطقی: مگر دکتر خبر نکردید؟

آن شب، دکتر معالج به تئاتر رفته بود. وقتی خبرش کردند، قول داد بعد از نمایش به بالین مونتسارت بیاید.

حق دارید، واقعاً باورنکردنی است. بعد چه اتفاقی افتاد؟

حدود یازده شب پزشک از راه رسید و برای مرد محتضر کمپرس سرد تجویز کرد. این جناب دکتر لابد حسابی آدم ناشی و سرهم بندی بوده. واضح است که با چنین نسخه ای مرگ بیمارش را تسریع کرده است.

لاید حالا می پرسید یعنی دکتر با این معالجه باعث مرگ بیمار شده است؟ پس با این حساب، با یک قتل غیر عمد سر و کار داریم. شاید هم دست به قتل عمد زده است؟

دکتر مرگ بیمار را تسریع کرده، اما باعث مرگ نبوده و مسلماً عمدی هم نداشته، چون برای این کار انگیزه ای نداشته است.

می توانید بگویید داستان ما در قرن هجدهم می گذرد. مسلم است که آن موقع علم پزشکی نسبت به امروز بسیار ابتدایی بوده. این ایراد وارد است. اما اگر نظر یک کارشناس پزشکی را بپرسیم، درمی یابیم علم پزشکی در اواخر قرن هجدهم آن قدرها هم ابتدایی نبوده است.

سال ۱۷۷۰، در مدرسه ی پزشکی وین، دکتری به نام آنتون دهان^۱ اثر هجده جلدی اش را منتشر کرد. این اثر مجموعه ی کاملی بود از یادداشت های پزشکان در شرح بیماری ها، مراحلشان، چگونگی پیشرفت آن ها و نشان دادن دلایل مرگ. اکثر اطلاعات این کتاب تا امروز هم اعتبار خود را از دست نداده اند. از زمانی که ماری تراز از پروفیسور گراراد فان اسویتن^۲، پزشک نابغه ی لایدنی، دعوت کرد به وین بیاید، این شهر در زمینه ی پزشکی شهره ی آفاق شد. ضمناً پسر

پروفسور نیز یکی از دوستان صمیمی مونتسارت بود. این دوستی در داستان ما هم نقشی دارد.

سؤال بعدی شما احتمالاً این است: چه شد که مونتسارت از دنیا رفت؟ چه دلیلی برای مرگ او می‌آورند؟ آدمی در سی و پنج سالگی، در آستانه‌ی بهترین سال‌های زندگی، که بی‌علت نمی‌میرد.

دکتر کمپرس یخ تجویز کرد و رفت. بیمار دو ساعت بعد مرد. از هیچ پزشکی نخواستند علت مرگ را معلوم کند. با توجه به جوانی متوفی، این کار کاملاً غیرعادی به نظر می‌رسد. آن روزها هنوز صدور گواهی فوت از سوی پزشک جزء مقررات قانونی نبود، اما اگر معلوم نمی‌شد که شخص به چه علت مرده است، معمولاً پزشکی را خبر می‌کردند. با جایگاه رفیعی که علم پزشکی در آن زمان داشت، بی‌شک می‌شد با کالبدشکافی علت دقیق مرگ را معلوم کرد. این کار به دو دلیل صورت نگرفت: یا علت مرگ را دقیقاً می‌دانستند و خبرکردن دکتر دیگر ضرورتی نداشت و یا این‌که می‌خواستند چیزی را پنهان کنند و از معاینه‌ی پزشکی وحشت داشتند. برخلاف فرضیه‌ی دوم، واقعیت این است که در ساعات پایانی شب پزشک معالج را از تئاتر فراخواندند. اگر بستگان مونتسارت ریگی به کفش داشتند، دو ساعت قبل از مرگ او به دکتر مراجعه نمی‌کردند. اما در عین حال از قرائن چنین پیداست که برخی از بازماندگان او خود را مقصر می‌دانستند، چرا که برای ممانعت از تحقیق و بازپرسی دست به هر کاری زدند.

با این‌که مونتسارت در وین آدم گمنامی نبود و نیز دوستان و حامیان متمول بسیاری داشت که در زمان حیاتش از او حمایت می‌کردند، او را در گوری فقیرانه و گمنام به خاک سپردند. در گوری کاملاً بی‌نام و نشان و در کنار آدم‌های بی‌نوا‌ی دیگری به خاک سپرده شد، در زمینی خشک و بدون سنگ قبر، چنان‌که کوتاه‌زمانی بعد آرامگاهش را به دشواری می‌شد تشخیص داد. به این برخوردهای متناقض باز خواهیم گشت.

حالا سؤال شما باید این باشد: کشتن مونتسارت به کار چه کسی می‌آمده است؟ چه کسی برای این کار انگیزه داشته است؟

تا امروز متهم ردیف اول فراماسون‌ها هستند؛ انجمنی اسرارآمیز و

آزاداندیش، متشکل از مردانی با آرمان برادری جهانی. آن‌ها متهم ردیف اول هستند. این تشکیلات در انگلستان بنا نهاده شد و از سال ۱۷۳۶ به آلمان نیز راه یافت. در رأس سلسله مراتب سی و سه گانه‌ی آن، استادی بر اریکه‌ی ریاست تکیه زده است.

موتسارت عضو لژ وین بود.

فراماسون‌ها به چه دلیل باید یکی از فعال‌ترین و بااستعدادترین برادران خود را مسموم می‌کردند؟

تا امروز هم ادعا می‌شود که موتسارت با آخرین اپرای خود، فلوْت سحرآمیز، اسرار فراماسونری را برملا کرده و این کار به قیمت جانش تمام شده است.

آیا در لژهای فراماسونی چنین اسرار محرمانه‌ای وجود دارد؟

بله، وجود دارد، اسراری شبیه آیین‌های مصری و جهان باستان. فراماسون‌ها نیز، با ارتقا به درجات بالاتر، محرم اسرار تشکیلات می‌شوند. ردّی از این آیین کهن را هنوز می‌توان در مراسم انتصاب کشیشان کلیسای کاتولیک و خصوصاً در میان دعانویسان اقوام بدوی افریقا دید. سزای کسی که اسرار آیین تشرف را با غیر در میان نهد مرگ است. در تمام موارد، دو عنصر اصلی آب و آتش نقش به‌سزایی دارند. در اپرای فلوْت سحرآمیز، همین عناصرند که تامینو^۱ را منقاد این جریان اسرارآمیز می‌کنند. او مقامی را می‌پذیرد که آدمی سطحی چون پاپاگنو^۲ از عهده‌ی انجام مسئولیت‌هایش برنمی‌آید. اپرای فلوْت سحرآمیز زبانی نمادین و مبهم دارد. اگر بخواهیم تمام معانی پررمز و راز فراماسونری را که در اپرای فلوْت سحرآمیز مستتر است توضیح دهیم، از موضوع اصلی دور می‌افتیم. اما بی‌شک چنین معانی رازآلودی در کار است.

آیا سخن‌گفتن از این اسرار محرمانه برای فراماسون‌ها ممنوع بود؟ فراماسون‌ها رسماً به کتاب مقدس سوگند یاد می‌کردند که اسرار را فاش نسازند. به این ترتیب، اپرای فلوْت سحرآمیز خیانتی بود که به قیمت جان موتسارت تمام شد.

این تنها کلیسای کاتولیک نبود که فراماسونری را رد می‌کرد. نزد حکومت‌های ملی اروپا، عضویت در تشکیلات برادرانه‌ای که اعضایش خود را فارغ از هر مرز و دولتی شهروندان جامعه‌ای جهانی می‌پنداشتند مصداق وطن‌فروشی بود. از آن‌جا که قوم یهود نیز به واسطه‌ی نشو و نما در سرزمین‌های مختلف خود را جامعه‌ای جهانی می‌دانست، خیلی زود فراماسون‌ها و یهودیان را به یک چوب راندند، به هر دو بهتان زدند و حتی در دوران هیتلر به تعقیب ایشان پرداختند. ادعای یادشده از همین‌جا نشأت می‌گیرد: فراماسون‌ها موتسارت را مسموم کردند.

این ادعای نادرست را به‌سادگی می‌توان رد کرد. متن اپرای فلوت سحرآمیز، یا آن‌گونه که در زمان خود موتسارت می‌گفتند اپرانامه‌ی آن، نوشته‌ی موتسارت نبود، بلکه اثر هنرمندی بود به نام شیکاندر^۱. موتسارت برای متن آدم دیگری آهنگ ساخته بود، بنابراین نمی‌توانست خیانتی کرده باشد. شیکاندر حدوداً ربع قرن پس از موتسارت زندگی کرد و در سن شصت و یک سالگی از دنیا رفت؛ هرگز هم کسی قصد جان او نکرد. تردیدی نیست که فراماسون‌ها در مرگ موتسارت دخالتی نداشته‌اند. برای این کار اصلاً انگیزه‌ای وجود نداشت.

در باب علت مرگ موتسارت دیگر چه گفته‌اند؟

در میان معاصران موتسارت سوءظنی شایع شد مبنی بر آن‌که سالیِری^۲ موتسارت را مسموم کرده است. این شایعه در سال‌های بعد تا بدان‌جا پیش رفت که گفته می‌شد سالیِری در بستر مرگ به قتل موتسارت اعتراف کرده است. اما مثل اغلب شایعات قهوه‌خانه‌ای، این‌جا هم حتی یک شاهد عینی و یک مدرک کتبی معتبر درباره‌ی این ادعای وحشتناک در کار نبود. و اما سالیِری... این سالیِری که بود؟

آنتونیو سالیِری، آهنگساز ایتالیایی

متولد هجدهم اوت ۱۷۵۰ در لنینو^۳

وفات هفدهم مه ۱۸۲۵ در وین.

۱. Johann Emanuel Schikaneder (۱۷۵۱-۱۸۱۲): شاعر، بازیگر و خواننده‌ی اتریشی. م.

۲. Antonio Salieri (۱۷۵۰-۱۸۲۵): آهنگساز ایتالیایی و معلم شوپرت. م.

۳. Legnano: شهری در ایالت میلان. م.

سالیِری شاگرد گُلوک^۱ و معلم بتهوون و شوِبرت و لیست^۲ بود. در مقام آهنگساز دربار و رهبر ارکستر سلطنتی، سی و نه اپرا، تعداد بی‌شماری اوراتوریو، موسیقی بدون آواز، موسیقی کلیسایی و کانتات تنظیم کرد.

آیا سالیِری انگیزه‌ای برای این کار داشت؟

سالیِری رقیب مقتول به شمار می‌آمد. می‌گویند او برای این‌که موتسارت نتواند شغل ثابتی در دربار به دست بیاورد، از هیچ کاری فروگذار نکرد.

در واقع این مسئله برای موتسارت انگیزه‌ای بود تا سالیِری را از میان بردارد، نه برای سالیِری. سالیِری، در مقایسه با موتسارت، همواره در وضعیت برتری قرار داشت. نسبت به موتسارت، در دربار عهده‌دار سِمتی بود با حقوقی بالاتر و جایگاهی بالاتر. خلاصه این‌که موفق‌تر بود.

رابطه‌ی آن‌ها در زمان وقوع جرم چگونه بود؟

یوزف دوم، امپراتور موسیقی‌دوستی که تئاتر بورگ شهر وین مدیون اوست، در فوریه‌ی ۱۷۹۰ دار فانی را وداع گفت. برادرش، یعنی پادشاه جدید، لئوپولد دوم نام داشت. سالیِری که می‌دانست فرمانروای جدید از او خوشش نمی‌آید، از رهبری ارکستر دربار استعفا داد. موتسارت برای به‌دست آوردن این سِمت بسیار کوشید، اما تلاشش بی‌حاصل بود. لئوپولد التفاتی به او نکرد. اوضاع مالی موتسارت چنان فلاکت‌بار بود که مجبور به مراده بارباخواران شد. لوح نقره‌ای خود را گرو گذاشت و در اواخر سپتامبر برای شرکت در مراسم تاجگذاری قیصر به فرانکفورت سفر کرد. گویا موتسارت با امید فراوان راهی این سفر شده بود، سفر به شهری که همه‌ی بزرگان امپراتوری در آن جمع بودند. اما حاصل کار ناکامی بود و بس. از کنسرتی که پیش از ظهر در تئاتر شهر فرانکفورت داشت استقبال چندانی به عمل نیامد. اجرای اپرای فِگارو در وین برای همیشه از برنامه‌های تئاتر حذف شده بود. قطعات کم‌مایه و ابتدایی‌ای مثل دکتر و داروخانه‌چی یا عشق در تیمارستان، ساخته‌ی آهنگسازی به نام دیتِر سِدورف^۳، نسبت به اپراهای موتسارت محبوبیت بیش‌تری

۱. Christoph Gluck (۱۷۱۴-۱۷۸۷): خالق اپراهای ایتالیایی و فرانسوی. م.

۲. Franz Liszt (۱۸۱۱-۱۸۸۶): آهنگساز و پیانیست بزرگ مجار. م.

۳. Carl von Dittersdorf (۱۷۳۹-۱۷۹۹): آهنگساز اتریشی. م.

پیدا کرده بودند. مونتسارت در واپسین سال عمر چنان ناموفق بود که به راستی نه نشانه‌ای از رقابت بین او و سالیری می‌توان دید و نه به هیچ وجه انگیزه‌ای برای قتل.

از آن‌جا که مونتسارت یکباره از پا درنیامد و ماه‌ها به او سم داده شده بود، بنابراین تنها کسی می‌توانسته قصد جان او کند که از نزدیک‌ترین کسانی بوده باشد.

در این صورت، مظنون بعدی همسر اوست:

کنستانسه مونتسارت، نام خانوادگی وِبر

متولد ۱۷۶۲ در وین

وفات ۱۸۴۲ در زالتسبورگ.

او نه سال با مونتسارت زندگی کرد و نزدیک به نیم قرن بعد از او نیز زنده بود. وقتی با مونتسارت ازدواج کرد بیست ساله بود.

مونتسارت در نامه‌ای به پدرش او را چنین توصیف می‌کند: «زشت که نه، ولی چندان زیبا هم نیست. زیبایی‌اش خلاصه می‌شود در دو چشم سیاه کوچک و قد و بالایی رعنا.» تصویری که شوهرخواهر کنستانسه، مدت‌ها پس از ازدواج او با مونتسارت، از وی کشیده دختری معمولی را نشان می‌دهد. چنان‌که خود مونتسارت در سال ۱۷۸۹ می‌گوید، انگیزه‌اش برای ازدواج در وهله‌ی اول آرزوی داشتن جوراب‌های رفوشده و لباس زیرهای شسته‌رفته بود. هیچ‌کدام در نگاه اول عاشق دیگری نشده بود. شیفتگی‌شان آن قدر نبود که به قتل بینجامد. مونتسارت در نامه‌های بعدی‌اش او را «زنک من» خطاب می‌کند؛ در واقع، او نمونه‌ی تمام عیار لقبی بود که شوهرش به او داده بود. خوشی‌های ساده و سطحی را دوست داشت و بسیار سازگار بود. در طول نه سال زندگی مشترکشان، هشت بچه به دنیا آورد که اکثرشان کمی بعد از زایمان مردند. او زنی نبود که شیدای مردی دیگر شود و شوهرش را مسموم کند. نامه‌های بی‌شماری حاکی از آن است که زندگی مشترک این دو، با وجود دغدغه‌های دائمی مالی، سعادت‌مندانه بوده است. به این ترتیب، قتل از سر تنفری مهارناشدنی کاملاً متنفی است. انگیزه‌ی مالی را هم باید به کل کنار گذاشت. مرگ مونتسارت برای همسرش یکسره ضرر بود و سودی در بر نداشت.

آیا موتسارت دوستان دیگری داشت که آن قدر به او نزدیک باشند که بتوانند در فواصل منظم به او سم بخورانند؟

یوهان امانوئل شیکاندر، کارگردان در وین
متولد اول سپتامبر ۱۷۵۷ در اشتراوبینگن^۱
وفات بیست و یکم سپتامبر ۱۸۱۲ در وین

او خواننده، بازیگر، کارگردان و نویسنده بود. شیکاندر نه تنها متن فلویت سحرآمیز را نوشت، که کارگردانی آن را نیز به عهده گرفت و در اجرای اول آن در نقش پاپاگو آواز خواند.

هنگام این اجرا در سیام سپتامبر ۱۷۹۱، آن گاه که پس از پرده‌ی اول، تماشاگران تشویق چندان پرشوری نکردند، شیکاندر مانند یک برادر سعی کرد موتسارت سرپا نومید را دلدارای دهد. وی همچنین شب‌ها اهالی تئاتر را در محافل پرشوری گرد می‌آورد تا روحیه‌ی موتسارت را بالا ببرد. شیکاندر تنها فردی بود که آثار موتسارت را پیش خرید می‌کرد. در اصل، اگر قرار بود یکی از آن دو دیگری را مسموم کند، موتسارت دلیل بیش‌تری برای این کار داشت تا شیکاندر، زیرا درآمد شیکاندر از اپراها بیش‌تر از درآمد موتسارت بود. نه، شیکاندر به راستی انگیزه‌ای برای قتل موتسارت نداشت.
نفر بعدی دوست و یکی از برادران موتسارت در لژ است:

یوهان میثائل پوخرگ^۲
متولد ۱۷۵۰ در پراگ
وفات ۱۸۱۱ در اینسبروک

موتسارت درست یک ماه پس از اولین اجرای دُن ژوان ناچار شد به پوخرگ نامه‌ای بنویسد. «برادر عزیز، هنوز مبلغ هشت دوکات^۳ به شما مقروض هستم. نه تنها قادر به پس دادن آن به شما نیستم، بلکه تصمیم دارم جسارت کرده از

۱. Straubingen؛ شهری در ایالت بایرن سفلی، م.

2. Johann Michael Puchberg

۳. سکه‌های طلا که از قرن سیزدهم میلادی رواج یافت. م.